نادر شهریوری(صدقی)

ویلیام سامرست موام به‌رغم زندگی سخت عمری طولانی کرد. سختی زندگی‌اش به زمان کودکی و نوجوانی‌اش برمی‌گشت. او که در سنین هشت تا ۱۰سالگی مادر و سپس پدرش را از دست داده بود، کوچک‌ترین فرزند از شش پسری بود که بی‌سرپرست شده بود. سهم ویلیام کوچک از این بی‌سرپرستی رفتن ناگزیرش از پاریس به یکی از شهرهای انگلستان نزد عمویش بود. عموی موام در شهر ویتستابلِ انگلستان کشیش بود و موام تا آن هنگام هرگز عمویش را ندیده بود، اما از آن پس مجبور شد تحت سرپرستی وی زندگی و تحصیل کند. زندگی نزد عمویش همراه با دشواری و انضباط بود، این موضوع چندان با خلق‌وخوی موام سازگار نبود، ناسازگاری‌اش آن‌وقت بیشتر می‌شد که موام آشنایی با زبان انگلیسی نداشت. «مدت درازی از تلفظ کلمات انگلیسی بیم داشتم و هرگز شلیک خنده‌ای را که در دبستان آن‌همه موجب سراسیمگی من شد فراموش نکرده‌ام.»[۱]

ناتوانی موام از تکلم به زبان انگلیسی و به‌ویژه حساس‌بودنش درنهایت منجر به لکنت‌زبان شد. لکنت‌زبان، انزوای موام را بیشتر از پیش کرد و از آن پس تلاشش همه آن شد که انزوای خود را با خواندن کتاب رفع کند. کشف کتاب در آن مقطع برای موام فی‌الواقع لذتی زیبایی‌شناسیک و به عبارتی نوعی سرگرمی خودخواسته دقیقا به مفهوم فلسفی آن بود. شاید از آن جهت که غوطه‌ورشدن در کتاب و ادبیات تحمل زندگی را ساده‌تر می‌کرد. بعدها موام به این کارکرد از هنر و اساسا تلقی‌اش از هنر و ادبیات اشاره می‌کند. تنها «اگر آثار هنری باعث تسکین‌خاطر بشوند خوب است چون دنیا پر از رنج و بدی است و چه بهتر که انسان مأمنی داشته باشد تا گاه‌به‌گاه به آن پناه ببرد.»[۲]

مقوله «انزوا» نه به معنای انفعالی بلکه به معنای «دنیای خود را داشتن» اگرچه در زندگی موام وجود داشت تا بدان‌حد که مسیر زندگی‌اش را از طب به نویسندگی کشاند، اما نویسنده رد آن را در رمان‌های خود نیز پی می‌گیرد و مهم‌ترین شخصیت‌های داستانی موام از قضا کسانی هستند که «دنیای خود را دارند». چارلز استریکلند در «ماه و شش‌پنی» یکی از آنها است و همین‌طور لارنس دارل در «لبه‌تیغ» نمونه دیگر از چنین کاراکترهایی است که در دنیای خود و یا در انزوایی که برای خود به وجود آورده‌اند زندگی می‌کنند.

«ماه و شش‌پنی» با نامه‌ای از چارلز استریکلند به همسرش شروع می‌شود. این نامه تمام فضای رمان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد: «آمی عزیزم! تصور می‌کنم همه‌چیز را در آپارتمان مرتب بیابی. دستورهای ترا به آنان داده‌ام و وقتی تو با بچه‌ها بیایید شام حاضر خواهد بود. من آنجا نیستم که شما را ببینم. تصمیم خود را گرفته‌ام که دور از تو زندگی کنم و امروز صبح به پاریس می‌روم، پس از رسیدن به پاریس این نامه را به پست می‌دهم. دیگر برنمی‌گردم. تصمیم من ناشکستنی است. دوستدار تو چارلز استریکلند.»[۳]

«ماه و شش‌پنی» سرگذشت نقاش معروف پل گوگن است که موام او را در رمان چارلز استریکلند معرفی می‌کند. استریکلند که دلال سهام و بانکدار موفقی است ناگهان زن و فرزند خود را رها می‌کند و به پاریس می‌رود تا به‌طور حرفه‌ای به نقاشی بپردازد. موام در این داستان به توصیف کاراکتری متفاوت می‌پردازد، کاراکتری که به‌جای آن‌که به جست‌وجوی پنی برود به جست‌وجوی تصورات و علایق خود یا آن‌طور که موام به صورتی سمبلیک می‌گوید در جست‌وجوی ماه خویش به انزوایی خودخواسته که لازمه این سبک زیستن است فرو می‌رود.

«لبه تیغ» رمان دیگری از موام است که در آن نویسنده به توصیف پرفرازونشیب جوانی به نام لری می‌پردازد. لری سرباز جنگ‌دیده آمریکایی از خانواده‌ای

شکل‌های زندگی: درباره سامرست موام، به‌مناسبت انتشار «لبه تیغ»

تبدیل سرشت به سرنوشت

معتبر است که می‌تواند با شرایطی که برایش مهیاست زندگی تضمین‌شده‌ای برای خود فراهم آورد اما او به بخت خویش پشت می‌کند تا راهی که خود می‌خواهد پی بگیرد. کاراکتر لری در «لبه تیغ» شباهت زیادی به استریکلند در «ماه و شش‌پنی» دارد گو اینکه در خلق‌وخوی رفتاری میان این دو تفاوت بسیار است اما تفاوتی ماهوی میان‌شان وجود ندارد و تنها تفاوت شاید همان است که موام در صفحات آغازین «لبه تیغ» به آن اشاره می‌کند: «سال‌ها پیش داستانی نوشتم به نام ماه و شش‌پنی درباره نقاش معروف به نام گوگن، آنجا با استفاده از ابزارهای داستان‌پردازی حوادثی را خلق کردم تا شخصیتی را که با اطلاعات ناقصم از هنرمند فرانسوی خلق کرده بودم ملموس سازم. در این کتاب قصد چنین کاری را ندارم.»[۴]

آنچه در «لبه تیغ» مشاهده می‌شود، تلاش بی‌وقفه برای سبکی از زندگی‌کردن است که تنها با معیارهای «خود» و نه «اجتماع» همخوانی دارد. این سبک از زندگی‌کردن که می‌توان آن را زیستن برای خود و یا زندگی زیبایی‌شناسانه نام داد با بی‌مسئولیتی نسبت به دیگران و خودخواهی همراه است. این خودخواهی ریشه در نگاه هستی‌شناسانه به زندگی دارد. موام در کتاب «حاصل‌عمر» به اینگونه خودخواهی اشاره می‌کند: «خودخواهی آدمی او را بر آن می‌دارد که از قبول بی‌معنایی زندگی سر باز زند، چون با تأسف دریافته است که دیگر نمی‌تواند به قدرتی عقیده داشته باشد، قدرتی که وی به خود دلخوشی می‌داد که به هدف‌های آن خدمت می‌کند. آن‌وقت درصدد برآمده است تا با ساختن ارزش‌هایی مافوق آن ارزش‌ها... معنایی به زندگی بدهد».[۵]

هنگامی که خواننده «لبه تیغ» را می‌خواند نسبت به رفتارهای لری برخلاف استریکلند نوعی سمپاتی پیدا می‌کند. از قضا او را نه‌تنها خودخواه به معنای رایج آن نمی‌یابد که بالعکس شخصیتی فداکار و باگذشت می‌بیند. گذشت و فداکاری که لری نسبت به انسان‌های اطراف خود به خرج می‌دهد با هیچ‌یک از آدم‌های دیگر «لبه تیغ» قابل قیاس نیست، اما علی‌رغم این در لری «خودخواهی» شدید وجود دارد. در اینجا لازم است درباره خودخواهی تأمل کنیم. خودخواهی موردنظرِ موام با خرده‌خودخواهی‌های رایج و یا منفعت‌طلبی‌های خصوصی و شخصی تفاوتی اساسی دارد. منظور از این نوع خودخواهی، پیروی‌کردن از خویش است. «پیروی‌کردن از خویش» می‌تواند خود را در دل آفرینندگی تجسم بخشد، این خودخواهی که به‌خصوص ریشه در نگاه هستی‌شناسانه دارد در پی آن است که به زندگی و جهان پیرامون خود معنا دهد، معنایی که از اراده امثال لری، استریکلند و... نشأت می‌گیرد. نیچه این خصیصه خودخواهانه را در سیمای آفرینندگان جست‌وجو می‌کند. زرتشت نیچه گویی در توصیف این سنخ از انسان‌هاست که می‌گوید: «می‌خواهم به‌سوی مقصود خویش روم، به آهنگ خویش پیش می‌روم، از فراز اهل تردید و تزلزل خواهم جهید». در اینجا زرتشت به آفرینندگان، هنرمندان و افرادی که زیبایی‌شناسانه زندگی می‌کنند نظر دارد.

سامرست موام هنگامی که به نقش‌آفرینی هنرمندان توجه می‌کند در آنان همان اراده و یا انگیزه‌ای می‌بیند که تنها درصدداند به ایده و شخصیت خود صورت وقوع بدهند. به بیانی دیگر آنچه در سیمای آفرینندگان وجود دارد تنها تحقق خواست خودشان است، پیامدها و حاشیه‌های خواست برایشان اهمیتی پیدا نمی‌کند. «هنرمندان زیبایی به وجود می‌آورند زیرا درون آنها انگیزه‌ای است که آنها را وادار می‌سازد تا به شخصیت خود صورت خارجی بدهند و اگر آثار آنها زیبایی داشته برحسب تصادف بوده چون خودشان به‌ندرت چنین هدفی را داشته‌اند. هدف آنها این است که روح خود را از بارهای گرانی که آزارشان می‌دهد رها سازند و برای این منظور به قلم، رنگ یا خاک و گل که وسیله بیان احساسات آنهاست متوسل می‌شوند».[۶]

استریکلند سرانجام از پاریس به تاهیتی می‌رود و در آن جزیره بهشت‌مانند مأوا می‌گزیند، دیری نمی‌گذرد که جذام می‌گیرد و نابینا می‌شود. وقتی پزشک فرانسوی به کلبه محل اقامتش می‌رسد اتاق را پوشیده از تصاویری می‌بیند که در زیبایی‌شان حیرت می‌کند. تصاویر شاهکار بودند اما نقاش از همسر جوانش آنا قول گرفته بود که به محض آنکه او را به خاک سپردند آنان را آتش بزند و همه تصاویر را نابود کند. خودخواهی نقاش ارضا شده است... چه اهمیتی دارد که دیگران درباره‌اش چه فکر می‌کنند! بااین‌حال چنان‌که همسر نقاش می‌گوید، «او هرگز از سرنوشت خود شکایتی نداشته و هرگز شجاعت خود را از دست نداده بود و تا دم آخر ذهن او آرام و بی‌دغدغه مانده بود.»[۷]

به سامرست موام بازگردیم. درباره‌اش می‌گویند داستان‌سرا و تصویرسازی برجسته بود، در این گفته تردیدی نیست. عمر طولانی همراه با فراغتی که به خاطر مکنت مالی و شهرت به دست آورده بود او را مستعد آن کرده بود که به زندگی عمیق بنگرد و او عمیق نگریسته بود. موام به‌رغم آن‌که زندگی را درمجموع تلخ و نامراد می‌دید اما استثنائاتی نیز لحاظ کرده بود. او این استثنائات را در تأملات خود در سال‌های پایانی عمر به صورت ایده‌ای مهم از خود ارائه می‌دهد. این ایده با طرح این پرسش اساسی مطرح می‌شود که کار درست - عمل صحیح- کدام است؟ چون تا دوره‌ای همه تصور می‌کنند که مسیر درستی اختیار کرده‌اند اما سپس دچار تردید و حتی پشیمانی می‌شوند و بر عمر رفته تأسف می‌خورند. موام پاسخ خود را ارائه می‌دهد. «من به سهم خود عقیده دارم که بهترین پاسخ همان است که فری لوئی دو لئون داده است... و من کتابم را با آن پایان می‌دهم. او می‌گوید: «زیبایی زندگی چیزی نیست مگر این‌که هرکس باید مطابق با طبیعت و حرفه خویش عمل کند.»[۸] به نظر می‌رسد موام در ایده خود به بعضی از استثنائات و قهرمانان داستانی خود مانند چارلز استریکلند و لارنس دارل - لری- نظر داشته است.

لبه تیغ، سامرست موام
ترجمه شهرزاد بیات موحد، نشر ماهی

پی‌نوشت‌ها:
۱، ۵، ۸. حاصل عمر/ سامرست موام/ عبدالله آزادیان
۲، ۶. هنر و زیبایی/ سامرست موام/ مجید مسعودی
۳، ۷. ماه و شش پنیز/ سامرست موام/ پرویز داریوش
۴. لبه تیغ/ سامرست موام/ شهرزاد بیات موحد

عطف کتاب

رازهای پرواز

«آب دهانم را فرو دادم و با احتیاط بالا رفتم. هرچه بالاتر می‌رفتم، ارتفاع و باد چشم‌هایم را تارتر می‌کرد. میله‌ها را محکم با دست می‌فشردم. احساس بدی داشتم. ده متر. به دیوار چشم دوختم و باز هم بالاتر رفتم. پانزده متر. چوب مرطوب بود و تخت کفشم می‌لغزید. قسمت بالایی نردبان مرتعش بود و امواجش را به زانوهایم منتقل می‌کرد. نگاهی به بالا انداختم. لانه در دسترسم قرار داشت. نفسم را در سینه حبس کردم و از آخرین پله‌های نردبان بالا رفتم و به شاخه‌های لانه چنگ زدم. لک‌لک‌ها به پرواز درآمدند. لحظه‌ای کوتاه جز مشتی پر چیزی ندیدم و سپس کابوس جلوی چشمم ظاهر شد. بوهم آن‌جا بود. با دهان باز به پشت افتاده بود. در این لانه غول‌آسا جای خودش را پیدا کرده بود. پیراهنش بالا رفته بود و شکم سفید، زشت و آغشته به گِلش را نمایان می‌ساخت. چشم‌هایش جز دو گوی خالی و خون‌آلود نبودند. نمی‌دانم آیا لک‌لک‌ها نوزادان را می‌آوردند یا نه، ولی می‌دیدم که خوب بلدند به مرده‌ها بپردازند...». «پرواز لک‌لک‌ها»ی ژان کریستف گرانژه با این جملات آغاز می‌شود. کتابی که در سال ۱۹۴۴ به‌چاپ رسید و اولین رمان گرانژه به‌شمار می‌رود و به‌تازگی با ترجمه عباس آگاهی در مجموعه نقاب نشر جهان کتاب منتشر شده است. کریستف گرانژه از نویسندگان معاصر فرانسوی است که در سال ۱۹۶۱ متولد شد. او به‌عنوان گزارشگر مستقل با خبرگزاری‌های مختلف همکاری داشته و برای مجله‌های پاری-ماچ و فیگارو در فرانسه کار کرده است. جز این، گزارش‌های مستند او در نشریات آلمان، ایتالیا، آمریکا و اسپانیا به چاپ رسیده‌اند و از این‌نظر او چهره‌ای بین‌المللی در این حوزه محسوب می‌شود. او همچنین در زمینه رمان‌های تریلر از جمله فرانسویان موفق و شناخته‌شده در آمریکا به‌شمار می‌رود. گرانژه پیش از نوشتن رمان «پرواز لک‌لک‌ها»، گزارش‌هایی در حوزه‌های اجتماعی و زیست‌محیطی نوشته بود و ازاین‌رو اشاره‌هایی که در این رمان به موضوعاتی از این‌دست شده است، برپایه شناخت او شکل گرفته است. داستان «پرواز لک‌لک‌ها»، با مرگ یک پرنده‌شناس آغاز می‌شود. راوی داستان، لوبی آنتیوش، برای دیدار آخر با ماکس بوهم، به مونترو سفر می‌کند اما او را در خانه‌اش نمی‌یابد و بعد از مدتی جست‌وجو، این پرنده‌شناس را بر فراز آشیانه مرتفع لک‌لک‌ها پیدا می‌کند. راوی، برای کشف معمای مرگ پرنده‌شناس، مسیر مهاجرت این پرندگان را دنبال می‌کند و سفری طولانی و پرماجرا را آغاز می‌کند. از اروپا به آسیا می‌رود و سپس راه اعماق جنگل‌های آفریقای مرکزی را پیش می‌گیرد. او در این مسیر، رازهایی را کشف می‌کند که در مسیر پرواز لک‌لک‌ها وجود دارد. در بخشی از رمان می‌خوانیم: «صدای ضامن یک تپانچه مرا ناگهان از خواب بیدار کرد و چشم‌هایم را باز کردم. درون ماشینم، در میدان کوچک کیبوتص خوابم برده بود. در اطرافم، مردانی با لباس شخصی، سلاحشان را به‌طرفم نشانه رفته بودند. آن‌ها به زبانی که نمی‌فهمیدم- زبان عبری- حرف می‌زدند و اغلب‌شان عرق‌چینی بر سر داشتند. به داخل اتومبیل نگاه کاوشگرانه‌ای می‌انداختند. به انگلیسی فریاد می‌کشیدند: تو کی هستی؟ این‌جا چه‌کاری داری؟ یکی از آن‌ها با مشت روی شیشه کوبید و فریاد زد: پنجره‌ات را باز کن! پاسپورت! و گلوله را وارد لوله تفنگش کرد...».

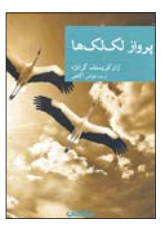

پرواز لک‌لک‌ها
ژان کریستف گرانژه
ترجمه عباس آگاهی

نوشتن، همین و تمام

مروری بر «اپرای مردان سبیل‌استالینی»

سطرهای سفید تاریخ

فرشید قربانپور

در تاریخ، اتفاقاتی هست که به‌نوعی مبدأ یک‌سری تغییرها و جریان‌ها می‌شود. اتفاقاتی که در لحظه وقوع، شاید کسی اهمیت چندانی به آنها ندهد، مانند اختراع برق. شاید هم مدت‌ها پیش از آن همه منتظرش باشند، فروریختن دیوار برلین. شاید حتا چند ثانیه پیش از آن کسی انتظارش را نداشته باشد، بمباران اتمی ژاپن. اما نکته مشخص همه این اتفاقات این است که تا سال‌ها پس از آن، جامعه هنوز از آنها یاد می‌کند و اثر می‌گیرد. یکی از این اتفاقات بسیار مهم در تاریخ ایران، کودتای بیست‌وهشتم مرداد است. بلوغ ناگهانی سهمناکی که از شوک ناگهانی‌بودن آن، هیچ‌کس از حاضرین در اتفاق متوجه عمق ماجرا نبودند. کمتر کسی فکر می‌کرد که این اتفاق، مبداء بسیاری از جریان‌ها و تفکرات و ماجراها در سال‌های پس از خودش باشد. اما گذشت زمان نشان داد که شاید پس از انقلاب، بزرگ‌ترین اتفاق سیاسی ایران، کودتای بیست‌وهشتم مرداد باشد. در ادبیات فارسی آثار بسیاری از شعر و تئاتر گرفته تا فیلم و رمان دراین‌باره تألیف و اجرا شده است. شاخه قدرتمند و نسبتا پرطرفداری از رمان فارسی وابسته به اتفاقاتی است که در این روز افتاده. از جمله معروف‌ترین رمان‌هایی که به کودتای بیست‌وهشتم مرداد اشاره دارند یا درباره آن نوشته شده‌اند عبارتند از «همسایه‌ها» اثر احمد محمود، «دکتر نون زنش را بیشتر از مصدق دوست دارد» اثر شهرام رحیمیان و... .

رمان تازه منتشرشده «اپرای مردان سبیل‌استالینی» نوشته محمداسماعیل حاج‌علیان در این دسته‌بندی قرار می‌گیرد. رمانی که با نگاهی جدید و مستقیم، سراغ شاعران و هنرمندان دوره پیش از کودتا و زمان آن می‌رود. شاید بتوان شخصیت توران و آبنوس، قهرمان‌های شاعر و عاشق داستان را نماینده قشر مرفه و میان‌مایه و قشر فرهنگی دانست که در ابتدای پیوندی تاریخی با هم بودند و بلایی که کودتا سر آنها آورد. رمان در دو فصل کامل و یک فصل تک‌جمله‌ای نوشته شده است. فصل اول ماجرای بسیار سوزناک و سوگوار یک شاعر عاشق‌پیشه مبارز و فعال در ماجراهای پیش از کودتای بیست‌وهشتم مرداد و زمان آن است که در یک روایت موازی با یک قصه قدیمی و فولکلور آمیخته شده و هم فضاسازی جالب و حرفه‌ای دارد و هم رسالت اندیشناک خود را به خوبی انجام می‌دهد. نویسنده مانند شخصیت‌های خلق‌شده‌اش، به

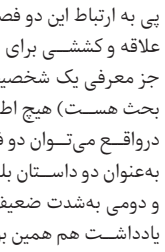

اپرای مردان سبیل‌استالینی
محمداسماعیل حاج‌علیان
نشر هیلا

شدت سوگوار است. پس از پایان فصل اول، زاویه‌های تکان‌دهنده و دردناکی از کودتای بیست‌وهشتم مرداد و تأثیرش بر تاریخ و هنر و فرهنگ ایران را می‌شناسیم، خواندن و دانستن این تاریخ به ما می‌آموزد که چگونه جریان‌های اجتماعی، می‌توانند به سمتی هدایت شوند که تا سال‌های هنوز ابعاد فروپاشی و تخریبشان دامن‌گیر باشد و برای یک رمان یا اثر هنری این رسالت، بسیار بزرگ و ستودنی است. فصل اول رمان کوتاه «اپرای مردان سبیل‌استالینی» را می‌توان یکی از جذاب‌ترین و تاثیرگذارترین فصولی دانست که در چند سال اخیر در ادبیات ایران نوشته شده است. البته درجه‌بندی یک فصل از یک رمان شاید کار چندان درستی نباشد، اما دلیلی هست که در ادامه خواهد آمد.

فصل دوم با زبانی اندک متفاوت و طنزآمیز، در فضایی جدید و متفاوت شروع می‌شود و ماجرای گفت‌وگوهایی است که در ظاهر هیچ ارتباطی با فصل اول ندارند. البته که در انتهای رمان پی به ارتباط این دو فصل می‌بریم اما به نظر می‌رسد نویسنده هیچ علاقه و کششی برای نوشتن فصل دوم نداشته است. فصل دوم جز معرفی یک شخصیت جدید (که حتا در شخصیت‌بودن آن هم بحث هست) هیچ اطلاعات مفید و تازه‌ای به خواننده نمی‌دهد. درواقع می‌توان دو فصل این رمان را کاملا جدا از هم و مستقل به‌عنوان دو داستان بلند بررسی کرد که در این حالت اولی شاهکار و دومی به‌شدت ضعیف خواهد شد. دلیل جداسازی فصول در این یادداشت هم همین بود. شاید نویسنده دغدغه‌های خاصی داشته که حتمن باید فصل دوم را به رمان اضافه می‌کرد که در این صورت موفق به انجام آن نشده، شاید هم به دلیل کم‌حجم‌بودن فصل اول و نیاز به حجم بیشتر برای چاپ، فصل دوم را نوشته و هرچند تمام تلاشش را کرده تا داستان خوب و فضاسازی خوبی ترتیب دهد اما باز باید گفت چندان نتوانسته این کار را به‌خوبی انجام دهد. فصل دوم این کتاب به پیچیدگی و قصه بیشتری نیاز دارد و به نظر می‌رسد باید اشتراکات بیشتری با فصل اول می‌داشت و ساختار قصه‌ی آن نیز قوی‌تر می‌شد تا در کلیت رمان به کار می‌آمد.

نکته دیگری که در کل رمان به چشم می‌خورد، جاگذاری اسم‌های عجیب به‌جای اسم‌های شخصیت‌های واقعی است. چون رمان بر اساس شخصیت‌های واقعی نوشته شده است پس درباره اکثر شخصیت‌ها مابه‌ازاهای واقعی در تاریخ هست. از بزرگ‌ترین آنها دکتر مصدق (که در رمان دکتر راستی آمده) تا حقیرترین‌شان شعبان بی‌مخ (که در کتاب رمضون بی‌کله) آمده است. اما دلیل این نام‌گذاری‌ها چیست؟ چه دلیلی دارد که نویسنده این اسم‌های عجیب و حتا خنده‌دار را انتخاب کرده. آن‌هم وقتی تمام اسم‌ها یادآور شخصیت واقعی‌شان است و همچنین ممنوعیتی هم از نظر انتشار و ممیزی وجود ندارد؟ به نظر می‌رسد این بازی فرمیک نویسنده به فضای اندوهناک و سوگوار رمان نمی‌چسبد. شاید بهتر بود نویسنده از اسم‌های واقعی استفاده کند تا حقایق تاریخی ذکرشده در رمان برای خواننده ملموس‌تر شود.

با تمام قوت‌ها و ضعف‌ها، باید گفت آنچه پس از پایان باز «اپرای مردان سبیل‌استالینی» به نظر خواننده می‌رسد، حس صمیمیت نویسنده است. چون نویسنده رمان، در نقش یک محقق مسئول، دست به کاری پر از ریسک و دقیق زده و چنان دغدغه‌ی تاریخی و اجتماعی داشته که فصل سوم بحث‌برانگیز رمان را به صورت چند صفحه خالی رها کرده تا به گفته خودش، خوانندگان آن را بنویسند. خوانندگانی که پس از خواندن این رمان و دیگر رمان‌های مانند این، شاید دیگر پی برده باشند که دخالت‌ها و توطئه‌های بیگانگان و کودتای بزرگ بیست‌وهشتم مرداد، چه تغییری در سرنوشت تاریخی آنها ایجاد کرد.

ویراستِ تازه‌ای از «فرج بعد از شدت»

اقبال دوباره کتاب فراموش‌شده

آرش دانش‌دوست: «فرج بعد از شدت» نام کتابی است تشکیل‌شده از قصه‌هایی با درون‌مایه‌های یکسان، برآمده از دل تاریخ ادبیات و اکنون اقبال‌یافته نزد ادیبان و پژوهشگران. نسخه فارسی این کتاب ترجمه‌ای است مربوط به قرن هفتم به قلم حسین بن اسعد دهستانی و نسخه عربی که نسخه فارسی از روی آن ترجمه شده، متنی است نوشته‌شده در قرن چهارم به قلم قاضی ابوعلی محسن تنوخی. این کتاب را چنان‌که مشهور است یک‌بار پیش از این ترجمه که اکنون در دست است، محمد عوفی، نویسنده جوامع‌الحکایات، به فارسی برگردانده، اما تا به حال آن ترجمه یافته نشده و تنها در کتاب‌ها از آن یادی شده است. آخرین نسخه‌ای که از کتاب منتشر شده است، ویراست دوم این کتاب به سعی محمد قاسم‌زاده است که هفت سال پس از ویراست اول آن بار دیگر منتشر شده. فرج بعد از شدت، روایت‌هایی را در دل خود جا داده است که درون‌مایه تمام آن‌ها، چنان‌که از نام کتاب پیداست، قصه کسانی است که پس از سختی گشایشی در کارشان رخ داده. فصل‌های سیزده‌گانه کتاب براساس انواع سختی‌هایی است که بر افراد حادث شده و سپس از آن نجات یافته‌اند، مانند «باب سیزدهم: در حکایت حال جماعتی که به مرض محبت گرفتار شدند و مدتی رنج و محنت و شدت و بلیت عشق کشیدند و عاقبت در کامرانی و شادمانی به مراد دل رسیدند...» یا به‌عنوان مثالی دیگر: «باب نهم در جماعتی که به ملاقات حیوانی مهلک امید از حیات بریدند و به سببی از اسباب، نجات یافتند و به مراد رسیدند...» با توجه به نام همین دو فصل می‌توان مشاهده کرد که درون‌مایه ثابت کتاب هرچند در تمام فصل‌ها تکرار می‌شود، اما مبنای واحد و یکسانی ندارد. این کتاب که عده‌ای از پژوهشگران به سبب درون‌مایه یکسانش آن را از اولین نمونه‌های مجموعه داستان کوتاه در زبان فارسی و عربی دانسته‌اند در فصل‌های مختلف گونه‌های مختلفی از داستان را روایت می‌کند و از این نظر نمی‌توان آن را بنابر گونه‌شناسی ادبی کتابی دانست که دارای وحدت رویه است. نیز به‌روشنی معلوم نیست که قاضی تنوخی این روایت‌ها را از چه منابعی جمع کرده و چه مقدار آن پرورده ذهن اوست و چه مقدارش از افسانه‌های عامیانه گرفته شده یا از کتاب‌های دیگر در این کتاب وارد شده. برخی از قصه‌های این کتاب، برای مثال در هزارویکشب آورده شده و برخی از این کتاب به زبان و قلم دیگر نویسندگان چون مولانا و عوفی جاری شده. برای مثال داستان مردی بغدادی که خواب می‌بیند در جایی گنجی نهفته است و سپس برای یافتن آن گنج سفری آغاز می‌کند، هم در هزارویکشب نقل شده و هم در فرج بعد از شدت و هم در دفتر ششم مثنوی معنوی و هم در دوران معاصر پائولو کوئیلو مضمون اصلی آن را در کتاب «کیمیاگر» پرورانده. کوئیلو بی‌شک به سبب اینکه با آثار و نوشته‌های بورخس آشنایی داشته و به سبب اینکه بورخس اهمیت آثاری مانند هزارویکشب را به نویسندگان هم‌دوره خود نشان داده از این روایت‌ها آگاهی یافته است، اما درباره هزارویکشب یا مثنوی معنوی قضیه به این روشنی‌ها نیست. فرج بعد از شدت، پس از آنکه به فارسی‌زبانان معرفی شد تاکنون طرف توجه داستان‌نویسان بوده است. عباس اقبال‌آشتیانی در سال ۱۳۲۷ در مجله یادگار یادداشتی با عنوان «یک کتاب فراموش‌شده: ترجمه فارسی کتاب فرج بعد از شدت» نوشته (این مقاله در مقدمه کنونی کتاب آمده است) فرج بعد از شدت را «یکی از کتب بسیار مشهور در ادبیات عربی و فارسی» دانسته. دیگرانی چون بهار هم به اهمیت این کتاب اشاره کرده‌اند. اما گذشته از ادیبانی چون آشتیانی و بهار کسانی چون گلشیری و از میان معاصران ابوتراب خسروی، برای مثال، به این کتاب توجه ویژه‌ای داشته‌اند. مشهور است که داستان «دست تاریک، دست روشن» گلشیری تحت‌تأثیر، یا به روایتی مقتبس از، حکایت هفتم باب هشتم این کتاب است. ابوتراب خسروی نیز برخی از روایت‌های این کتاب را با تغییراتی در نثر و گاه با پس‌وپیش‌کردن روایات بازنویسی کرده تا هم خواندنش برای جوانان و نوجوانان امروزی ساده‌تر باشد و هم روایت‌هایش به شیوه مرسوم داستان‌نویسی امروزی نزدیک‌تر. تاکنون، درباره کتاب فرج بعد از شدت و اهمیت آن در ادبیات فارسی از زوایای مختلفی گفت‌وگو شده است. از شیوه نثر آن که نثری است بین «نثر منشیانه و صوفیانه» تا شیوه روایت‌های آن و ژانر روایت‌هایی که در کتاب آمده. نثر کتاب برای خواننده غیرمتخصص امروزی نثری ساده به حساب نمی‌آید و از سوی دیگر، کتاب پر است از آیات و روایات و ابیاتی که در کتاب اصل آن به عربی آمده. محمد قاسم‌زاده و احسان موسوی‌خلخالی (ویراستار کتاب) در آخرین ویراست کوشیده‌اند این دشواری‌ها را با علامت‌گذاری مناسب، آوردن واژه‌نامه و ترجمه جمله‌های عربی برای خواننده، تا حدی آسان کنند. قاسم‌زاده در مقدمه کتاب نوشته است: «در این ویرایش از کتاب فرج بعد از شدت، بر آن بودیم که مقابله نسخه‌ها را کنار بگذاریم و متنی را که به نظرمان ارزش ادبی دارد به صورتی آماده کنیم که خواننده غیردانشگاهی درست بخواند و بتواند به‌آسانی با آن ارتباط برقرار کند... ما باور داریم که کاربرد این شیوه می‌تواند بسیاری از متون را که قابلیت جلب توجه محافل غیردانشگاهی را دارند، به میان خوانندگان بیشتری ببرد و چه‌بسا آنان توجه بیشتری به متون دانشگاهی و گاه مهجور کنند». قاسم‌زاده در توضیح روش خود و اهمیت آن در مقدمه، گذشته از معرفی خود کتاب فرج بعد از شدت، از دغدغه‌اش برای خوانده‌شدن این متون در بین مردم سخن می‌گوید و در توضیح روش خود که به تمامی مبتنی‌بر روش تصحیح علمی متون نیست، چنان‌که نقل شد، بیان می‌کند که هدفش خوانده‌شدن این متن از سوی دسته گسترده‌تری از مردم بوده است و نه‌تنها به‌دست‌دادن تصحیحی علمی. از دید قاسم‌زاده با توجه به چنین متونی است که می‌توان بر ضعف واژگانی و ساختاری که در بین نویسندگان کنونی مشهود است فائق آمد. قاسم‌زاده تلاش کرده راهی باز کند که نویسندگان جوان‌تر و مترجمان تازه‌کارتر نیز فارسی بخوانند و فارسی را از خلال نثرهای متنوع‌تر و بهتری بیاموزند.

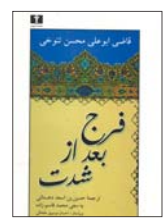

فرج بعد از شدت
قاضی ابوعلی محسن تنوخی
ترجمه حسین‌بن اسعد دهستانی
به‌سعی محمد قاسم‌زاده
ویراستار احسان خلخالی
ویرایش جدید ۱۳۹۵
انتشارات نیلوفر